بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 19 بهمن 1393

خب در مورد روایت های مرتبط با بحث مالکیت ورثه صحبت می کردیم. خب روایت اول روایت سلیمان بن خالد بود که از بحث سندی اش گذشت و این روایت صحیحه است.

**قال قضی امیر المؤمنین علیه السلام فی دیة المقتول انّه یرثه الورثه علی کتاب الله و سهامهم اذا لم یکن علی المقتول دینٌ الا الاخوة و الاخوات من الأم فانهم لا یرثون من دیته شیئا.**

که خب می گویند این مفهوم دارد. اذا لم یکن علی المقتول دینٌ مفهوم دارد حالا ذیل آن بماند. معنایش این است که اذا کان علی المقتول دینٌ لا یرثه الورثه. تا وقتی که دین هست این ارث تحقق پیدا نمی کند. وارث نمی شوند. خب حالا این مفادش را بعدا در موردش صحبت می کنیم. خب این روایت اول. روایت دوم عباد بن صهیب است. عباد بن صهیب عن ابی عبدالله علیه السلام فی رجلٍ فرّة فی اخراج زکاته. خب این روایت در کافی وارد شده است و در تهذیب. سند کافی و تهذیب از یک جا به بعد مشترک هستند. حسن بن محبوب به بعد مشترک هستند. قبل از او این سند ها متفاوت است. اما سند کافی این هست محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن محبوب که خب در وثاقت راویان و صحت سند بحثی نیست. اما سند تهذیب علی بن حسن بن فضال عن عمرو بن عثمان عن الحسن بن محبوب. در وثاقت عمرو بن عثمان یادم رفته است از جهت مذهب چه جوری است ولی در وثاقتش عمرو بن عثمان خزاز در وثاقتش بحثی نیست. علی بن حسن بن فضال فطحی ثقه است. طریق به علی بن حسن بن فضال هم که در تهذیب وارد شده است پارسال در مورد طریق بحث کردیم و اعتبار این طریق را هم ثابت کردیم حالا به فرض اینکه ما در مورد طرق نیازمند بررسی سند بدانیم خودمان را، بررسی سندی اش لازم هست حالا یا به طور کلی اگر کسی گفت که اصلا طرق به کتب نیاز به بررسی سندی ندارد. یا در کتب مشهور نیاز به بررسی سندی ندارد کتاب علی بن حسن بن فضال از اشهر کتب شیعه است که جزو کتب درسی بوده است که نجاشی و شیخ و اینها درس می گرفته اند و هر یک از این دو مبنا را کسی قائل باشد خب بررسی سندی اش نیاز ندارد. اگر بررسی سندی هم نیاز داشته باشد همان بحث هایی که پارسال کردیم می آید. بنابراین روایتی که در تهذیب تا حسن بن محبوب هست موثقه است و در کافی صحیحه است. در نتیجه این روایت تا اینجایش صحیحه تلقی می شود. وقتی یک روایت دو تا سند داشته باشد نتیجه تابع اعلی آنها است. اگر سند هایشان به نحو تردید باشد یا در طول هم باشند نتیجه تابع اخص مقدمتین است. خب حالا اینها بحثی نیست. نفر بعدی عباد بن صهیب است. عباد بن صهیب را نجاشی توثیق کرده است. شیخ طوسی در دو جا از رجال گفته است عامیٌّ کشی هم در یک جا همین را گفته. در یک جایی هم در ذیل روایت عباد بن صهیب یک روایتی را نقل کرده است و این روایت را بعد از نقل روایت گفته است که قال نصر عباد بتریٌ خب حالا در عامی بودن عباد بن صهیب شاید نشود تردید کرد.

سوال:...

پاسخ: در رجال شیخ طوسی دو جا عباد بن صهیب گفته شده است عامیٌّ. رجال شیخ را بیاورید. من البته این را از معجم رجال آقای خوئی نقل می کنم.

شاگرد: عباد بن صهیب ندارد. یعنی دارد ولی در کلینی گفته بصریٌ. عامیٌّ ندارد.

آن جور که آقای خوئی نقل می کند در دو جا در رجال عنوان عامیٌّ هست. من به برنامه چیز مراجعه نکردم به کتاب آقای خوئی مراجعه کردم. در معجم رجال دو جا گفته اند که عامیٌّ وارد شده است.

دو تا نکته کوچک اینجا ذکر کنم یکی اینکه ظاهر عبارت نجاشی که گفته است عباد بن صهیب ثقةٌ این است که امامی است. از دو جهت یکی این که ثقه به قول معتقد در کلام قدما امامی بودن نتیجه می شود که ما در جای خودش مفصل بحث کردیم. یکی اینکه نجاشی وعده داده است که اگر کسی فساد مذهب داشته باشد ذکر کند از این جهت هم عامی بودن نفی می شود. این را هم ضمیمه کنم بد نیست که رجال نجاشی اصلا مال رجال شیعه است. مصنّف شیعه است اگر غیر شیعه را می خواهد بیاورد به صورت استطرادی هست این است که از این جهت هم در مورد آن جاها باید تصریح کند که طرف عامی هست و اینها. ولی با این حال تصریح شیخ طوسی و کشّی این تصریح مقدم هست بر اطلاقی که از کلام نجاشی استفاده می شود جمع عرفی اش این هست که توثیقی که نجاشی دارد فقط ناظر به وثاقت قولی باشد نه وثاقت در مذهب.

سوال: آن که در رجال شیخ آمده است در اصحاب امام باقر است

پاسخ: باشد فرقی ندارد همین است.

جمع عرفی اش این است که ما بگوییم که این عامی ثقه بوده است. وثاقتی که نجاشی ذکر کرده است فقط مربوط به صحت گفتاری اش است اما در مورد صحت مذهبی اش و وثاقت مذهبی اش نیست. این نکته را هم ضمیمه کنم که مرحوم شهید صدر در بحث جمع عرفی شرط می کنند که جمع عرفی باید دو کلامی که بین آنها جمع عرفی برقرار می کنیم از یک نفر یا به منزله یک نفر مثل ائمه معصومین که به منزله یک نفر هستند صادر شده باشد و الا جمع عرفی صحیح نیست. ما در بحث جمع عرفی بحث کردیم که ما مبنایمان این نیست. ما جمع عرفی را به گونه دیگری تفسیر می کنیم متفاوت از کلام ایشان و مانعی ندارد که کلام دو نفر بینشان جمع عرفی برقرار شود.

سوال:. دو معصوم را هم ایشان قبول ندارد جمع عرفی

پاسخ: قبول دارد اینها می گویند که به منزله واحد هستند

سوال: احتمال اینکه نجاشی اشتباه کرده باشد هم هست؟

پاسخ: نه آن یک بحث جمع عرفی ما می گوییم که اینجا اصلا نجاشی ظاهر کلامش را اراده نکرده است یعنی در مقام بیان صحت مذهب نبوده است نه اینکه صحت مذهب را می خواسته است بیان کند ولی اشتباه کرده است این دو تا بیان مختلف است.

سوال: یعنی خلاف وعده اش عمل کرده

پاسخ: خلاف وعده اش عمل کرده و حواسش نبوده. علی ای تقدیر اگر هم محرز هم نباشد ظاهر ثقه علی وجه الاطلاق ظاهرش این است که امامی است. ولی ما می خواهیم بگوییم که ایشان خلاف ظاهر اراده کرده است. آن چیزی که اینجا دارد بیان می کند فقط وثاقت قولی اش است. اما وثاقت مذهبی اش را اصلا نجاشی هم در مقام بیان این جهت نیست. غفلت کرده است از این جهتی که مذهبش را تصریح کند نه اینکه می خواسته بگوید که مذهبش امامی است. می خواهیم بگوییم که او هم در مقام بیان این جهت غفلت کرده نه اینکه اشتباه کرده. اشتباه کرده یعنی خیال می کرده امامی بوده ولی نبوده آن یک بحث دیگر است. آن هم باشد حکمش یکی است آن هم باشد اثبات عامی بودن نمی شود. آن باشد ممکن است بگوییم که معارض است کلام نجاشی با کلام شیخ و کشی معارض است. نه عامی بودنش ثابت می شود و نه امامی بودنش. در حکم موثقه می شود نه خود موثقه ممکن است این تفاوت هایی در احکام داشته باشد. ما این را نمی خواهیم بگوییم ما نمی خواهیم بگوییم که در حکم موثقه است و شهادت نجاشی با شهادت شیخ طوسی معارض است می خواهیم بگوییم که با توجه به شهادت شیخ طوسی و کشی اصلا نجاشی شهادت نمی دهد. اصل شهادت دادنش را انکار کنیم بگوییم اصلا ناظر به این جهت نیست. یک نکته دیگر هم اینجا ضمیمه کنم، عباد بن صهیب را در رجال کشی یکی در یک جا مستقلا می گوید که عامیٌّ، آن بحثی نیست. یک جایی دیگر که ظاهر آن عباد بن صهیب که می گوید عامیٌّ این است که اصلا بتری هم نیست. یک جایی هست یک عده ای را ذکر می کند می گوید فلانی عامیٌ فلانی بتری یک گروهی را ذکر می کند و به عباد بن صهیب عنوان عامی می دهد بتری نمی گوید. این معنایش این است که عامی که اینجا اراده کرده است عامی غیر بتری است. این توضیح را بدهم که بتریه ولو از گروه عامه تلقی می شود ولی یک گروهی هستند که یک نوع گرایشی به شیعه دارند به این معنا. بطر یک کسانی از زیدیه هستند که قائل هستند که امامت حق حضرت امیر علیه السلام بوده است ولی امامت را یک حق قابل تفویض می دانند. می گویند حضرت امیر علیه السلام با سکوتشان خلاف ابی بکر و عمر را تفویض کرده است. بنابراین خود ابوبکر و عمر را مشروع می دانند. حالا نسبت به خلافت عثمان اختلافاتی در نقلیات است. بعضی ها می گویند که اول قبول نداشتند بعضی ها می گویند که اول قبول داشتند بعدا نداشتند مختلف است جزئیات، نسبت ابوبکر عمر را تفویض می کنند بتریه بنابراین عامی تلقی می شوند. چون عامی کسی است که خلافت آنها را مشروع بداند. ولی یک عامی کمرنگ تر. این عامی های کمرنگ گاهی اوقات در مقابل بتری که قرار می گیرند مراد از عامی عامی پر رنگ است. عامی ای که بتریت هم به خودش نگرفته باشد. ظاهر آن تعبیر کشی که یک گروهی را ذکر کرده است و بعضی ها را گفته است که عامی هستند و بعضی ها را گفته است که بتری هست این است که عباد بن صهیب عامی غیر بتری است. عامی کاملا حسابی هست و امثال اینها.

سوال: هفت هشت تا بتری می گوید وسطش می گوید عامی

پاسخ: بعدش یک گروهی را دارد می گوید هؤلاء من رجال العامه الا ان لهم میلا و ... بعد یک گروهی را بتری می گوید قاطی پاتی است از آن عبارت پیداست که عامی و بتری را در مقابل هم قرار داده است و مرادش از عامی، عامی غیر بتری است. حالا آن جای دیگری که نقل می کند قال النصر عباد بصریٌ آن کأنه با این منافات دارد. ولی این جور نیست. آن عبارت دیگری که آنجا هست اینجا یا چون عباد بن صهیب را آورده است در ذیل آن یک روایتی نقل کرده است که آن روایت در آن عباد بن صهیب واقع نشده است. عباد البصری واقع شده است. و در ذیل آن گفته است قال النصر عباد بتری. عباد بصری دو نفر عباد بصری معروف داشتیم. یکی عباد بن کثیر بصری هست. یکی عباد بن صهیب بصری است. این روایتی که در کشی نقل شده است در کافی عباد بن کثیر بصری همان روایت را نقل کرده است. روایتی هست که در مورد مسئله به هر حال اعتراضی که الآن دقیق عین عبارتش را اگر،

شاگرد: (عبارت نامفهوم)

استاد: بله ان اعتراضی که صوفیه به امام صادق می کردند جزومعترضین هست که چرا این لباس های این چنانی را پوشیده ای. این اعتراضات مال صوفیه و زهاد و اینها است. آن که در هم در کتب عامه مطرح است هم در کتب خاصه به عنوان صوفی و عامی و زاهد و از این جور چیز ها مطرح است عباد بن کثیر است. عباد بن صهیب را در هیچ کتابی به عنوان زاهد و عابد و در این خط و خطوط ها ذکر نکرده اند. متوجه هم هست در کتب عامه ولی اینکه صوفی بدانند و اینها اصلا مطرح نیست به عنوان عابد و زاهد و اینها در موردش مطرح نیست. این است که این روایت دارد همین عباد بن کثیر هست و اشتباه شده است اینکه نه، حالا آیا عنوان مثلا کشی اشتباه بوده است عباد بن صهیب و عباد بن کثیر را با هم دیگر می خواسته است عنوان دهد و یک عنوانش را آورده است. چون در ذیل آن شرح حال هایی که هست، یا بالاخره قاطی شده است یا عباد بوده است عباد البصری بوده است عباد بن صهیب بوده است هر چه بوده است یک اشتباهی در رجال کشی رخ داده است در اینکه این روایت را در ذیل عنوان عباد بن صهیب ذکر کرده است. این در مورد عباد بن کثیر بصری است که به عنوان بتری معرفی شده است.

سوال:... ..

پاسخ: این که احتمال زیاد دارد اصلا عنوان عباد بن صهیب که اینجا داده شده است آن اشتباه باشد. اصلا عباد بن کثیر عنوانش بوده است قاطی شده است با عباد بن صهیب. به هر حال یک اشتباهی اینجا رخ داده است. صاحب قاموس الرجال آن روایت دومی که عباد بن کثیر بصری است در بعضی نسخ رجال کشی عباد بن بکیر بصری بوده است. عباد بن بکیر بصری بوده است صاحب قاموس الرجال می گوید که این احتمالا عباد بن بکیر، عباد ابو بکر البصری بوده است. بن بکیر را تصحیف ابوبکر می گیرد و می گوید که عباد بن صهیب مکنی به ابوبکر بوده است در رجال نجاشی یا رجال شیخ است تصریح کرده است که عباد بن صهیب مکنی به ابوبکر بوده است. ولی به نظر می رسد که صرف نظر از اینکه نسخ معتبر رجال کشی به جای عباد بن بکیر عباد بن کثیر دارد منهای آن جهت هم بود اگر ما بودیم و همین جوری آن تصحیفی که صاحب قاموس الرجال ذکر می کند که عباد بن بکیر مصحف عباد عن ابوبکر باشد آن تصحیف بعیدی است. هیچ جا عباد بن بکیر به عنوان عباد ابو بکر اصلا معرفی نشده است. عباد ابوبکر به این شکل اسم پدرش را نیاورند و فقط به کنیه اکتفا کنند. بله بعضی ها در کتب عامه در تهذیب الکلام بود یا کتاب الضعفای ابن عدی بود. الکامل الضعفای ابن عدی بود که بعضی ها تدلیس کرده اند عباد بن صهیب را یعنی به عنوان غیر مشهور عباد بن صهیب را آورده اند به صورت ابوبکر الکلیبی. با تعبیر ابوبکر الکلیبی ذکر کرده اند به عنوان اینکه چون راوی ضعیفی بوده است برای اینکه او معرفی نکند و یک روشی بوده است تدلیس. گاهی اوقات یک راوی را که در جامعه ضعیف بوده به یک عنوانی ذکر می کردند که افراد درست نشناسند. اینکه این آقا،

سوال:.....

پاسخ: بله ابوبکر الکلیبی ولی آن که حتی تدلیس هم کرده است دیگر عباد را ذکر نمی کند. فقط ابوبکر الکلیبی را آورده است.

شاگرد: شیخ ابوبکر نمی گوید...

پاسخ: حالا نمی دانم شاید در رجال نجاشی است. عرض کردم گفتم در رجال نجاشی، در رجال عامه هم دارند مکنی به، کامل ابن عدی هم دارد غیر از کامل هم احتمالا کتاب های دیگر را من مراجعه نکردم ولی کامل این عدی آنجا مکنی به ابوبکر بودن عباد بن صهیب را دارد. ولی عرض من این است که اگر هم تحریفی رخ داده باشد همان تحریفی است ، بکیر و کثیر مثل هم هستند که تحریف شده اند نه بن بکیر و ابو بکر آن جوری که صاحب قاموس الرجال می گوید. عباد ابوبکر البصری تعبیری است که هیچ جا سابقه ندارد. اصلا در تعبیرات، یک تعبیر کاملا نامأنوسی است. منهای نسخه موجود رجال کشی هم بود این نحوه محرف، ما وقتی عبارت را تصحیف قائل می شویم باید به یک عبارت مأنوس تبدیل شود. این عبارتی که اصلا،

سوال: بکیر و کثیر

پاسخ: بکیر و کثیر خب شبیه هم هست و خیلی طبیعی است که به هم تبدیل شده باشند. کاملا شبیه هستند نحوه نوشتنشان. شاهدش این است که در نسخه دیگر کثیر است دیگر. یک نکته ای را به شما عرض بکنم خیلی وقت ها واژه ها را از جهت چشم پزشکی این مطلب هست خیلی از کلمات را چشم انسان که می خواهد ببیند شصت هفتاد درصد یک کلمه را می بیند و بقیه را در ذهن خودش می سازد. آن حالت ب کاف ر ی در ذهن انسان جاگیر می شود و گاهی اوقات ممکن است اصلا ب اول را نبیند ک ی ر را ببیند و آن را کثیر بخواند. حالا به تناسب این داستانی که برای خود من پیش آمد عرض کنم یک زمانی بود که داشتم سوار تاکسی بودم از دور شهر رد می شدم روبروی سینما تربیت روزنامه فروشی است این جوری خواندم که جرایم ایران، چه شده جرایم ایران تیتر بزرگ. بعد دقت کردم دیدم روزنامه ورزشی است نوشته است که چرا تیم ایران باخت. من چرا تیم را جرایم خوانده بودم. در تاکسی بودم درست نگاه نکرده بودم همین جوری سریع رد می شدیم نگاهم افتاده بود و ما هم در فضای فوتبالی و این چیزها نبودیم خیلی وقت ها کلمات را با توجه به ذهنیت هایی که افراد دارند بازسازی می کنند و این خیلی شایع است. حالا این کثیر و بکیر اینها چیزهایی که نسخه بدل دارد خودش نشانگر این است که اینها شبیه هم هستند. علی ای تقدیر در عامی بودنش هم نباید تردید کرد. در رجال عامه هم عباد بن صهیب ترجمه شده است اینکه شیعه است و امثال اینها اصلا مطرح نیست در شرح حالش. آنها گفته اند کان قدریا، به عنوان قدری، که معمولا قدری به معتزله تعبیر می کردند و خود این هم مؤید این است که جزو عامه هستند. پس مجموعا این روایت، عباد بن صهیب را باید عامی، مرحوم شیخ می گوید که قیل انه ثقة جلیل، من مراجعه نکردم ببینم چه کسی گفته است ثقة جلیل، جلیل بودنش را از کجا تعبیر کرده اند و امثال اینها. آن که هست توثیق نجاشی است و عامی بودن رجال شیخ و چیز هست این است که مجموعا عامیٌ ثقه باید تعبیر کرد.

سوال:کشی....

پاشخ: عباد بن صهیب را یک جای دیگر گفته است عامیٌ آن که بتری هست عباد بن کثیر است. آن از بحث ما خارج است. آن شهادت مجموع شهادت کشی این است که عامی غیر بتری هم هست. عامی هست و بتری هم نیست. آن که بتری هست عباد بن کثیر است که حالا آن به بحث ما مربوط نیست.

سوال: مرحوم شیخ بر کشی مقدمه داشته است... که ثقة جلیل

پاسخ: حالا جلیل بودن را نمی دانم از کجا در آمده است و الا نجاشی تصریح به ثقه بودنش می کند. البته این نکته را ضمیمه کنم که در میان عامه خیلی عباد بن صهیب را تضعیف کرده اند ولی آن تضعیفات به درد نمی خورد و خیلی وقت ها جنبه های متن شناسی است .ابن حبان می گوید که روایاتش به گونه ای است که بچه این را ببیند می فهمد که این مجعول است. هر ناشی و تازه واردی در صناعت حدیث می داند که مجعول است. پیداست که اینها جعلی است.

سوال:...

پاسخ: نه مشکلش این است که می گویند قدری است. مثلا کامل ابن عدی مفصل از او روایت نقل کرده است هیچ روایت شیعیانه نیاورده است. اصلا روایتی که اشاره ای داشته باشد از نحوه نقل روایات و امثال اینها به عنوان شیعه بودن نیست من حالا بررسی در روایات خودمان هم نکردم که هیچ شاهدی بر، فکر نمی کنم در روایات ما هم شاهدی بر شیعه بودن عباد بن صهیب باشد. این است که مجموعا عباد بن صهیب در سنی بودنش ظاهرا نباید تردیدی کرد ولی عامی ثقه است. عامی بودن را از به اصطلاح شهادت شیخ و کشی و اینها و آن چیزی که از رجال عامه استفاده می شود ضمیمه می کنیم با وثاقتی که صریح عبارت نجاشی عامه ثقه است به اصطلاح این روایت صحیحه، بعضی جاها دیده ام صحیحه عباد بن صهیب تعبیر کرده اند این موثقه عباد بن صهیب است.

سوال:.... کجا نقل کرده است

پاسخ: شیخ دارد. الذی قیل فی انه ثقة جلیل. نمی دانم قیل بی انه ثقة جلیل مراجعه نکردم به کتب رجالی نمی دانم چه کسی این ثقة جلیل را تعبیر کرده است.

این روایت این هست

**عن أبي عبد اللّٰه عليه السلام «في رجل فرّط في «5» إخراج الزكاة، فلمّا حضره الموت حسب جميع ما كان فرّط فيه ممّا يلزمه من الزكاة، ثمّ أوصى أن يخرج ذلك فيدفع ذلك إلى من يجب له ذلك، فقال عليه السلام: جائز، يخرج ذلك «6» من جميع المال، إنّما هو بمنزلة دين لو كان عليه،**

اصل دین مراد دین آدمی است می گوید که زکات به منزله دین شخصی است. همچنان که دین شخصی از اصل مال خارج می شود زکات هم به همان منزله است.

**ليس للورثة شي‌ء حتى يؤدّوا ما أوصى به من الزكاة**

اگر انما هو بمنزلة دینٌ نبود، چون ممکن بود از باب وصیت باشد چون وصیت مقدم بر ارث هست ولی انما هو بمنزلة دینٍ لو کان علیه تعبیر کرده است. علاوه بر اینکه در مورد وصیت هم ندارد که زائد بر ثلث و امثال اینها است. این روایت از روایت قبلی بهتر است دلالتش. چون روایت قبلی در یک مورد خاص است. در دیة المقتول است. ممکن است شخصی بگوید که دیة المقتول حکم خاصی است. این اختصاص به دیه دارد و به طور کلی نیست. ولی این روایت یک قانون عام می خواهد بگوید. انما هو بمنزلة دین لو کان علیه لیس للورثه شیئ حتی یعدی ما اوصی به من الزکات. این قانون کلی دین هست که این عبارت بهتر است. خب این هم روایت دوم.

یک نکته دیگری تفاوتی بین روایت اول و دوم وجود دارد این را دقت بفرمایید. ممکن است شما دلالت روایت اول را اشکال کنید اصلا. بگویید که اینکه کل دیه را بتواند مالک شود شرطش این است که اذا لم یکن علی المقتول دینٌ. اما اینکه اصلا از دیه، یعنی اینکه اگر از مقتول دینی نباشد، یرثه الورثه مطلقا در همه صور. اما اگر دین داشته باشد هیچی از میراث را هم نمی برد، آن ممکن است این جور نباشد. مرحوم شیخ یک مطلبی را در بعضی کلماتشان اشاره به آن می کنند. می گویند در آیه قران که می گوید من بعد وصیة یوصی بها أو دین، این آیه قرآن دلیل بر این نیست که ورثه نسبت به دین غیر مستوعب مالک نمی شوند. چرا؟ چون بحث این است که می گوید وارث شدن ورثه نسبت به کل مال متوقف است بر اینکه دینی نداشته باشد. خب همین جور هم هست اگر بخواهد کل مال را وارث شود باید دین نداشته باشد. ممکن است در جایی که دین داشته باشد قسمتی از مال را که آن مازاد بر دین هست را مالک شود. این اینجوری. شبیه همان مطلب را من در اینجا می خواهم عرض کنم در صحیحه سلیمان بن خالد ممکن است شخصی بگوید که از این صحیحه سلیمان بن خالد این استفاده می شود که دیه مقتول، اولا ممکن است این دیه مقتول در بعضی صور مستوعب باشد. اینکه در همه صور ورثه بخواهند مالک بشوند دیه را آن هم همه دیه را آن متوقف هست بر اینکه بر مقتول دین نباشد. و الا اگر بر مقتول دین باشد در همه صور همه دین را مالک نمی شود. بعد در موردشان صحبت می کنیم که آیا این اشکال وارد هست یا نیست. ولی این در روایت دوم ا ین شبهه هم وجود ندارد چون می گوید لیس للورثة شیءٌ، اصلا هیچی نیست حتی یعدّوا ما اوصی به من الزکات. نه فقط کل را مالک نیست. هیچی اصلا مالک نمی شود. شرط مالک شدن ورثه این هست که زکات باید داده شود. این روایت خیلی طبیعتا دلالتش قوی تر از آن روایت سابق هست. خب این هم روایت دوم. اما روایت سوم باشد فردا در موردش صحبت کنیم.

سوال:...

پاسخ: حالا آن خمس و زکات بودن از این روایت در نمی آید. باید از ادله دیگر ما استفاده کنیم که آیا خمس به منزله زکات هست یا نیست. فان لله خمسه می گویند ان لله خمسه، این لام لام ملکیت است، لام ملکیت لام و علی این دو تا با هم دیگر دینیت خمس را استفاده می شود و همین کافی است برای اثبات که بحث جداگانه است و به منزله دین بودن در آن هم این مطلب استفاده می شود. بعد روایت زراره می ماند و سایر روایت هایی که در کلمات آقایان نیامده است

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد